

چشمارو چیست؟*

دکتر احمدعلی رجایی

چکیده:

در این مقاله نویسنده به شرح بی‌تی از باب دوم بوستان می‌پردازد که واژه «چشمارو» در آن ضمن حکایتی از بخیلی توانگر آمده که در بند زر است و با پسرش که فرزندی شادخوار است، می‌زید. فرزند زر به خاک نهفته پدر را بیرون می‌آورد و به باد می‌دهد و بر دیده گریان پدر می‌خندد. نویسنده ضمن بررسی مفاهیم لغوی و اصطلاحی این واژه در فرهنگ‌ها و آثار شاعران، می‌کوشد تا معنای درستی از این بیت ارائه نماید.

کلید واژه: سعدی، بوستان، چشمارو.

یکی از مواردی که کلمه چشمارو در آن به کار رفته، باب دوم بوستان سعدی است.^۱ ضمن داستان بخیل توانگری که او و زر در بند یکدیگر بوده‌اند، با پسری شادخوار که زر به خاک نهفته را بیرون می‌آورد و به باد می‌دهد و بر دیده گریان پدر می‌خندد و می‌گوید که «برای نهادن چه سنگ و چه زر».

*. برگرفته از: مجله دانشکده ادبیات مشهد، سال اول، شماره ۴، زمستان ۱۳۴۴، ص ۳۹۶-۴۰۳.

داستان در این‌جا پایان می‌یابد و سعدی موافق روش خویش به نتیجه‌گیری و پندگویی می‌پردازد و حاصل آن‌که کسان و پیوستگان هر بخیلی در آرزوی مرگ اویند تا بتوانند گنج اندوخته‌اش را قسمت کنند و مشکل هم در این‌جاست و این است عین اشعار:

زر اندر کف مرد دنیاپرست هنوز ای برادر به سنگ اندر است
 چو در زندگانی بدی با عیال گرت مرگ خواهند از ایشان منال
 چو چشمارو آنگه خورند از تو سیر که از بام پنجه گز افقی به زیر
 بخیل توانگر به دینار و سیم طلسمی ست بالای گنجی مقیم
 از آن سال‌ها می‌بماند زرش که گردد طلسمی چنین بر سرش
 به سنگ اجل ناگهش بشکنند به آسودگی گنج قسمت کنند

آن‌چه کتب لغت درباره‌ی معنی چشمارو نوشته‌اند، تقریباً یکسان است^۲ و تمام آن معانی را می‌توان در لغتنامه^۳ دهخدا یافت با این امتیاز که شواهد لغتنامه برای کشف معنی سودمند است بدین شرح:

«چشم‌آرو - چشمارو، چیزی که به جهت دفع چشم زخم و چشم بد بسازند؛ اعم از آن‌که برای آدمی یا حیوانات دیگر یا کشتزار و باغ و خانه و سرای و امثال آن باشد (برهان، جهانگیری، انجمن‌آرا، آندراج، ناظم‌الاطباء)».

چیزی که به جهت دفع نظر بد از آدم یا حیوان یا کشت مهیا کنند (فرهنگ نظام) چشم‌پناه، حرز، تعویذ، چشماروی:

ای سر تا پا به تازگی سرو سهی از جمله نیکوان به خوبی تو بهی
 بر حسن و جمال بیش می‌افزاید چشمارو را چو خال بر روی نهی
 (سیدحسن غزنوی به نقل جهانگیری)

بحر دست تو بهر چشمارو شاید ار برکشد هزار چو نیل
 (شیخ آذری)

چشماروی - چشمارو: حرز، تعویذ، دعای دفع چشم بد. چیزی که جهت دفع چشم زخم از انسان یا حیوان یا خانه و باغ و جز این‌ها سازند:

پس از تو کس نیابد خوشی و کام چه روی تو چه چشماروی بر بام

چشمارو چیست؟

(ویس و رامین)

باش چشماروی او امروز تو بعد از این فردا سپندش سوز تو

(عطار)

هست خورشید رخت زیر نقاب جمله نرات چشماروی تو

(همان)

تو هم ای خواجه چشمارویی امروز چو چشماروی زیبارویی امروز^۳

(اسرارنامه عطار، ۱۳۸۶: ۱۵۷)

اگر مجموع معانی مذکور در کتب لغت را بررسی و خلاصه کنیم، دو معنی برای چشمارو به دست می‌آید: یکی از مقوله نوشتنی و کدنی‌ها چون تعویذ و دیگر «چیزی» که برای دفع چشم زخم می‌سازند، بی‌آنکه معلوم باشد که «چیز» چیست؟! یک مطلب دیگر هم به خاطر می‌رسد و آن این‌که بین چشمارو و بام ارتباط گونه‌ای باید باشد... با این همه معنی دل‌پسندی از شعر سعدی به دست نمی‌آید، زیرا از تعویذ یا چیزی که برای چشم زخم سازند، سیر نمی‌توان خورد.

اما سیر خوردن یک معنی دیگر هم دارد که هم‌اکنون در خراسان متداول است و آن بیزار شدن از چیزی و راحت شدن از شر چیزی است، فی‌المثل به جای این‌که بگویند: مگر از جانم سیر شده‌ام، هم می‌گویند: مگر از جانم سیر خورده‌ام. یا گفته می‌شود: آن‌قدر سختی دیدم که از این کار سیر خوردم. یعنی: از این کار بیزار شدم.

با توجه به آنچه گذشت و با تقریب و مسامحه بسیار می‌توان یک معنی برای این بیت تراشید بدین توجیه که: بازوبند و دعای چشم‌زخم تا کسی زنده است، همراه و اسیر و بسته به بازوی اوست و وقتی از انسان بیزار و از شرش آسوده می‌شود که آن شخص از بام پنجاه‌گزی به زیر افتاده و مرده باشد تا بازوبند را از بازویش بگشایند؛ بنابراین خطاب به ممسک می‌گوید: عیال و کسان تو مانند تعویذت وقتی از شر تو آسوده می‌شوند که بمیری و مالت را قسمت کنند.

ناگفته پیداست که این معنی دل‌پسند نیست و از سعدی بلیغ شیرازی بعید است که اصطلاح عوام خراسان را در شعری چنان بد به کار ببرد که همان معنی اصطلاحی هم به درستی از آن مفهوم نشود.

فرض دیگر این است که چشم‌آرو شکل اضافهٔ مقلوب داشته و مراد از آن روی چشم باشد؛ یعنی زنبور چشم‌خوار، چه در لغت آرو به معنی زنبور است و هم‌اکنون در بخارا و آذربایجان (با اندکی تفاوت در حرف آخر) به همین معنی متداول. اما در اقسام آرو، آروی چشم یا چشم‌آرو نداریم و انواع آن محدود است به: آروی عسل (زنبور عسل)، آروی جینجک (زنبور زرد ریز)، آروی سرخ و آروی سیاه^۴ و در فارسی معمول هم زنبوری به نام زنبور چشم یا زنبور چشم‌خوار و یا صورتی دیگر از آن نیست.

به هر تقدیر چون بنا بر فرض است و بعضی انواع زنبور از گوشت تغذیه می‌کنند و بر چشم حیوانات مرده می‌نشینند و رغبتی هم دارند، می‌توانیم بگوییم که سعدی واژگان را با چشم‌آرو (چشم‌آرو) یعنی زنبوری تشبیه کرده که بعد از مرگ بخیل می‌توانند از مال او استفاده کنند؛ همان‌گونه که زنبور تا موجودی زنده است نمی‌تواند از او تغذیه کند و پس از مرگ است که از او سیر می‌تواند خورد.

نادرستی این معنی نیز با سستی معانی آن هویداست... پس معنی شعر چیست؟ کلید درک معنی شعر در معنی حقیقی چشم‌آرو نهفته است که شرحش از کتب لغت فوت شده، ولی مصداق آن هنوز در خراسان خاصه شهرها و روستاها برجاست و چه بسا که در سایر نقاط ایران هم باشد.^۵

در ماه‌های آخر سال خاصه اسفند ماه رسم است که بر روی کوزه‌ای یا سبویی سفالین نقش چهرهٔ آدمی را با چشم و رویی هر چه زیباتر رسم می‌کنند و آن قسمت را که در پشت قرار دارد و منقش نیست و هم‌چنین بالای آن را با پارچه‌های رنگین می‌پوشانند و می‌آرایند و این سفال آراسته است که چشم‌آرو نام دارد (چشم + الف واسطه + رو) در طول مدتی که چشم‌آرو ساخته شده است، برای دفع چشم‌زخم از اهل خانه و اموال و باغ و کشت، در آن سکه‌های سفید و سیاه می‌ریزند و در شب

چشمارو چیست؟

چهارشنبه‌سوری (آخرین چهارشنبه اسفندماه) پیش از آن‌که آتش‌بازی و پرش از روی آتش صورت گیرد، آن را از بام خانه به کوچه می‌افکنند، چشمارو در هم می‌شکند و از سکه‌های سپید و سیاهش منتظران و گذرندگان برخوردار می‌شوند.

چگونگی این رسم را عطار با شرحی روشن در *اسرارنامه* خود آورده است^۶ آن‌جا که صورت ظاهر آدمی را در حیات این جهانی به چشمارویی تشبیه می‌کنند که چون اجل او را در هم شکست، جان پاک چون سکه‌های چشمارو از میان به در برده می‌شود و کالبد خاکی همانند سفالی بی‌سود و بی‌ارزش بر جای می‌ماند:

سفالی را بیارایند زیبا فرو پوشند او را شعر و دیبا
کنند از حیل چشماروی او ساز که چشماروی دارد چشم بد باز
اگر شخصی ببیند رویش از دور چنان داند که پیدا شد یکی حور
چو خلقانش ببینند از در و بام دراندازندش از بالا سرانجام
چو در خاک او فتد از غم بپیچی نیابی جز سفالی چند هیچی
تو هم ای خواجه چشمارویی امروز چو چشماروی زیبارویی امروز
ولیکن صبر هست ای خفته در راه که تا در چاهت اندازند ناگاه
اگر چه جای تن در زیر خاک است ولیکن جان پاک از خاک پاک است
با این وصف ارتباط چشمارو و بام که در ویس و رامین هم آمده است، روشن می‌شود:
پس از تو کس نیابد خوشی و کام چه روی تو چه چشماروی بر بام

اگر دقت شود در بسیاری از کوزه‌گری‌ها نقش چشم و رو (چشمارو) را در پاره‌ای از مصنوعات سفالین و گلین چون کوزه و سبو و گلدان و گاه قدح‌های بزرگ به اشکال گوناگون می‌توان دید، خاصه چهره‌هایی دراز و کم‌پهنا چون مربع مستطیل که به وفور یافته می‌شود. ضمن اشعار مجد همگر هم قرینه‌ای هست آن‌جا که لباس دشمن ممدوح خود را چون جامه نفیس عید چشمارو عاریتی می‌خواهد. مطلع قصیده چنین است.^۷

فلک جنابا از رشک خاک درگه تو در آب شرم شود غرق روضه مینو

و بیت مورد نظر این:

لباس دولت خصم تو باد عاریتی چو جامه سر عید نفیس^۸ چشم‌آرو

جای دیگر که درباره چشمارو به شرح سخن رفته است و سود بسیار از آن می‌توان حاصل کرد، کتاب *نوادراامثال* میرک محمد نقش‌بندی تاشکندی است که در سال ۱۰۲۰هـ تألیف شده است. در این کتاب معنی و گاه مورد استعمال مقداری از امثال پارسی را مؤلف به ترکی ازبکی شرح کرده و از آن جمله درباره چشمارو چنین می‌نویسد:^۹ «چشمارو امثاله ندر که زنان عجم عروسدن چشم بد مضرتن دفع ایتمک ایچوز پیدا ایتدکلی پیکر مخصوصه در که بر سبویه گلگونه و آب زر له رخسار عروس کبی بر صورت دلپذیر رسم و تصویر ایدوب البسه فاخره کیدروب انواع جواهر ایله مزین قیلوب عروسی گورمک ایستلر ایشنته عروس دیو اول آنی کورسترلر تا که چشم بد مضرتی اول پیکره اصابت ایدوب عروسه تجاوز اتمیه. بعده اول سبویی بالای بامدن پرتاب ایدوب چشم بد بویله شکست اولسون دیرلر. قدرتی اولان ایچنه آقجه ویرر و فقیر چرز مقوله سن وضع ایدر.

زیرا بامدن اشاگی ده اولنلر ایچنده کنی شکست اولدقدن سکره یغما ایدرلر نته کیم مولانا گنجئی رومیک بیتندن که نادان و مدبر ذمنده دیشمدر فهم اولنور.

بیت:

سفال جیفه در نادان مدبر شکل چشمارو اولورداماد چرخ او کنده آخر خاکه یکسان اول و دخی گاه اولور که ذکر اولنان پیکر مخصوصه یه چشمارو دیدکلی کبی چشمارو دخی دیرلر. نته کیم شیخ سعدینک بو بیتندن فهم اولنور. بیت:

چو چشمارو آنکه خورند از تو سیر^{۱۰} که از بام پنجه گز افتی به زیر»

ترجمه سخنان میرک محمد چنین است:

«چشمارو، از امثال است که زنان عجم برای آن‌که زیان چشم بد را از عروس باز دارند، بر سبویی با رنگ سرخ و زرد صورتی دلپذیر همانند رخسار عروس نقش می‌کنند و آن را با لباس‌های گران‌بها و انواع جواهر می‌آرایند و به هر کس برای دیدن عروس می‌آید، نخست آن را نشان می‌دهند تا مضرّت چشم بد به آن عروسک^{۱۱} برسد و نه به عروس. بعد سبو را از بام به زیر می‌افکنند و می‌گویند: چشم بد همانند این سبو در هم شکسته باد.

چشمارو چیست؟

توانگران آنچه در سیوست به آنان که فرود بام منتظر سبو شکنی و یغما کردن محتویات آند، می‌بخشند و اندک مایگان اندکی از آن را و این معنی از شعر مولانا گنجه‌ای رومی که در نکوهش نادان بخت برگشته سروده است، فهمیده می‌شود که می‌گوید: نادان نگون بخت چون سفال بی‌ارزش چشماروست که تا بام فرو می‌رود ولی سرانجام با خاک یکسان می‌شود. گاه هست که به پیکری شبیه آنچه زکر شد همه چشمارو می‌گویند چنان‌که از شعر شیخ سعدی دانسته می‌شود:

چو چشمارو آنگه خورند از تو سیر / که از بام پنجه گز افتی به زیر»

مؤلف نادر الامثال بعد می‌نویسد که سروری چون معنی چشمارو را نمی‌دانسته، مصرع اول بیت سعدی را تغییر داده و نوشته: عیال تو آنگه خورند از تو سیر... برگردیم به شعر مورد بحث از سعدی:

چو در زندگانی بدی با عیال^{۱۲} / گرت مرگ خواهند از ایشان منال

چو چشمارو آنگه خورند از تو سیر / که از بام پنجه گز افتی به زیر

اکنون معنی شعر دوم را به روشنی می‌توان دریافت که خطاب به ممسک می‌گوید: عیال و کسان تو وقتی می‌توانند از نعمت سیر بخورند و بهره‌مند شوند که چون چشمارو از بام پنجاه‌گزی به زیر افتی و بمیری تا مالی را که هنگام حیاتت از آنان دریغ داشته‌ای، پس از مرگت به ارث ببرند.

پی‌نوشت:

۱. ص ۹۴-۹۵، باب احسان، بوستان. مصصح فروغی، چاپ بروخیم، تهران: ۱۳۱۶.
۲. فرهنگ نفیسی، ج ۲، ص ۱۱۶۹، فرهنگ فارسی معین، ج ۱، ص ۱۲۸۷.
۳. ص ۱۹۴، لغت‌نامه دهخدا، شماره مسلسل ۵۰، (چای کندی - چشم زخم).
۴. رک کتاب لهجه بخارایی، کلمه آرو.
۵. تا آن‌جا که به اطلاع نگارنده رسیده در کرمانشاهان نیز هست.
۶. اسرارنامه در حاشیه الهی‌نامه مقاله سوم، حکایت هشتم. ورق ۷۹، از نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس به نشانه Supplement Persans ۱۵۲۶ برابر شماره ۱۲۹۶، جلد سوم، فهرست بلوشه (نسخه چاپی در دسترس نبود).
۷. ورق ۳۶ از مجموعه خطی کتابخانه ملی پاریس به نشانه Supplement Persans ۷۹۱ برابر با شماره ۱۹۹۸، ج سوم، فهرست بلوشه.

۸. در متن نسخه کلمه‌ای به این نقش لس بدون نقطه قید شده و کاتب خود در حاشیه برابر این کلمه به علامت تردید و در نیافتن آن سه نقطه... گذارده است «نفیس» حدس اینجانب است و صفت مؤخر برای جامه.

۹. نسخه خطی کتابخانه ملی پاریس به نشانه ۱۵۴۷ Supp. ورق ۲۴.

۱۰. نسخه خطی نواذر الامثال در هر دو جا «شیر» آمده و بی‌گمان خطاست.

۱۱. برای فهم وجه تسمیه «عروسک» قرینه جالب و قابل توجهی است، زیرا در ادبیات فارسی به نقل از عربی «لعبت» باختن و لعبت آراستن در متون کهن داریم به معنی عروسک بازی. در لهجه مردم بخارا کلمه «زآچه» که فارسی زیباییست در این مورد به کار می‌رود و در عربی و فرانسه نیز تا آنجا که نگارنده آگاه است، هیچ یک از کلماتی که به این معنی استعمال شده است و می‌شود ارتباطی با مفهوم عروس در آن زبان‌ها ندارد.

۱۲. عیال تنها به معنی همسر نیست. همه افراد واجب النفقه یک تن عیال اویند، خواه زن و خواه مرد، ولی در تداول فارسی بیشتر به همسر اختصاص یافته است.

